هم میهنان گرامی

از دکتر ن. واحدی

در این چهل و دوسال کوشش های ایرانیان برای رهائی خویش از حصار **قید و شرط دینی** نه تنها ناکام مانده است بلکه مضافأ آنها امر **یادگیری** را نیز به فراموشی سپرده اند.

یادگیری همیشه سو دارد، جهت دارد، جهتی که یک مقصود است. برای ایرانیان این مقصود نمی تواند چیزی جز رهائی از بند وابستگی به رژیم سفاک دینی کنونی باشد. رژیمی که با خوی فاشیستی خویش نماد تضاد با انسانیت است.

پس می بایستی مبارزه اپوزیسیونی که در برابر این ولایت شکل می گیرد نیز رو به **آدمیت** داشته باشد. چنین اپوزیسیونی تنها هنگامی موفق است که اعضای آن **یک دل** باشند. **دلی** که تنها برای **انسانیت** می طپد. به ویژه این طپش اگر طپش دائمی نباشد انسانی نیست. لذا این **طپش** به **انرژی** نیاز دارد.

اما دراین رابطه تنها **احساسات** است که می تواند **انرژی** تولید کند. **احساساتی** که همیشه با یک ا**ندیشه** (**ایده**)، یک **خبر** (خوش و یا بد) همراه می باشد. مثلأ طنین صدای "**الله اکبر**" در یک جمع و یا یک لشگر هجوم و تسخیر برانگیزد. پس از میان همه ایده ها آن ایده ایکه می تواند **احساسات را بسیج** کند می تواند به **طپش** دل **انرژی** بدهد.

توجه بفرمائید که هر ایده ای نمی تواند احساسات را بسیج کند. پس ایده ای که احساسات برمی انگیزد، **ایدهﯼ متعالی** است.

به این دلیل هر اپوزیسیون موفقی نه تنها می بایستی مرکب از **جمع هم دلان**، تجمع **انسان گراها** (هومانیستها) باشد بلکه با یک **ایدهﯼ متعالی** بطور خودجوش **سازمان** یابد.

ایدهﯼ متعالی قدسی نیست، ایدهﯼ متعالی پرچم سه رنگ ایران نیست، ایدهﯼ متعالی تمامیت ارضی کشور نیست. ایدهﯼ متعالی نه فرهنگ و نه نوع حکومت است. اینها همه ظواهر یک وجودند و نه خود آن.

**ایدهﯼ متعالی** تجدد است. تجددی که با شعارهای خود نه تنها به دلها نور امید می تاباند، نه تنها با هجوم و تسخیر پیروزی را وعده می دهد، نه تنها هر قدرتی را منکوب می کند، بلکه ضامن ایرانی نو با مردمی مکلّف به مهر و داد می باشد.

متأسفانه مخالفین رژیم کنونی ایران نه تنها چنین جمعی نیستند بلکه ندانسته و یا دانسته انسان را وسیله منافع اجنبی ساخته اند. به کرات نیز دیده شده است که اشخاصی پیدا می شوند که می خواهند این گروههای وطن دوست ایرانی را وسیله هوس زندگی خویش بنمایند. اینان انسان نیستند. از آدمیت بهره نبرده اند. هیچ انسانی انسان دیگر را وسیلهﯼ نیات بد و یا خوب خویش نمی کند.

بدبختی اینجاست که جوانان امروزی ما نیز که آیندهﯼ ایرانند، نه در یک محیط *عقل پرور* و نه در *جوّی آزاد*، بزرگ شده اند تا هم بعنوان **فردی** *صاحب اختیار،* زندگی خویش را سامان بدهند و هم متفقأ ***جامعه*** *ای* *خردگر****ا*** و *علمی* برای ایران بوجود آورند.

روزگاری رضاشاهی بی سواد آمد و درهای **حصار دینی** را گشود تا مردم خودشان از این حصار پوسیده چند صد ساله بیرون بیآیند. حصاری که امروز **حصارجان** و نه تن آدمی است.

اما **رضاشاه** لولاهای درب **حصارجان** را ازجا نکنده بود. بلکه امید داشت **فرهیختگان** مملکت فونکسیون این لولاها را برای آسایش مردم تغییردهند. برای وی این آرزو یک **حسرت** شد، **حسرت** مردی بی سواد که دلش آکنده از وجود باسوادان بود. حسرتی که در **دوران شاه فقید** با شورشهای خیابانی دائم که مورد حمایت **فرهیختگان** کشور بود تبدیل به **حسرت حسرت** شد. زیرا اینها آن فرهیختگانی نبودند که رضاشاه انتظار داشت. او **هوشمندانی** را آرزو داشت که **جان آدمیت** باشند. ملّی – مذهبی ها که خون می خواستند نمی توانستند **حسرت** هیچ کسی باشند.

اما رضاشاه **پارادوکس افلاطونی** را که در "**سیراکوس**" جلوه یافته بود نمی شناخت. پارادوکسی که در فراز :

"اگر مردم آزادی نخواهند چه بکنیم"

بزودی در ایران پس از رضاشاه کسی به نام **فروغی** پیدا شد و به این پرسش پاسخ داد. او دوباره **حصارجان** را در ایران معمول داشت. البته در این نوشته هرگز اسامی نقشی ندارند بلکه این **جان زمانه** است که **فروغی**، **دونالد ترامپ** و **جان بایدن** را به صحنه تاریخ می آورد. همآنطور که دیروز **اولیور کرامول** و **روبس پیر** و **هیتلر** را آورد. اتفاقاتی که همه کشتن و یا به زنجیر کشیدن **تن** و یا نابودی شخصیتی را برای منافع ویژه ای لازم می شمارد. اما دراین الزام دشواریهای کشور به تشدید کشیده می شود تا نیستی در برابر **هستی** آخرین گزینش برای یک قوم بشود Ultima ratio.

تاریخ همیشه عاقبت هر **خشونتی را با گیوتین** (سمبلیک) پاسخ داده است. به ویژه باید دانست که تا به حال تاریخ ملتهای عقب مانده **ستون جمجمه** ها و تاریخ ملتهای خردمند تجسم انسانیت، امنیت و آسایش است.

در سر این دوراهی تنها **عقل** می تواند راه درست را برگزیند. راهی که گزینشش بوسیله **عقل** (ایده یک فرد) و مسیرش بوسیلهﯼ **خرد** معلوم می شود. مطلبی که برای ایرانیان چهل و دوسال است یک سوء تفاهم شده است. سوء تفاهمی که به سختی قابل اصلاح است. این سوء تفاهم را می بایستی در واژه "**دانشمند**" جستجو کرد.

آخر مدرسه و دانشگاه رفتن شرط لازم ولی نه شرط کافی برای دانشمند بودن است. بعلاوه تخصص و ابتکار نیز کسی را دانشمند نمی کند. بلکه این تجارب تنها شرط لازم برای دانائی هستند. شرط کافی برای دانشمند بودن را می بایستی در انسانگرائی (هومانیسم) جستجو نمود.

درکشورهای اسلامی، به ویژه کشور ایران، که **انسانیت** به فراموشی سپرده شده است، ریشه هر گرفتاری و هر دشواری نه در "**من**" نوعی بلکه همیشه در "**دیگری**" (غیرازمن یا خارجی) دیده می شود. امروز این گونه اندیشیدن راه گشا نیست. بلکه دشمن را می بایستی در نهاد خود جستجو کرد. این این دشمن به واقع نادانی های آدمی است.

ایرانیان می بایستی نه تنها میان علم و سیاست فرق بگذارند بلکه معنی این واژه ها را نیز تمیز بدهند. نتیجهﯼ این گونه نا آگاهی ها در **گزاره** هائی نامعقول تظاهر پیدا می کنند. یعنی کسی می آید و مدعی می شود :

"اگر خشت دیوارهای علم کج گذاشته شود این دیوار تا ابد کج بالا خواهد رفت"

نه جانم اینطور نیست دیوارعلم هیچ گاه کج گذاشته نمی شود. بلکه این دیوار سیاست است که می تواند رسوائی بوجود آورد. این دانائی از دوران "**فرانسیس بیکن**" تا تئوری شناخت **کارل پوپر** دنیا را از تاریکی بیرون و به روشنائی کشیده است.

همینطور اگر کسی معنی سیاست را نداند، آنوقت خواب "**دولت در تبعید**" را می بیند. دولتی که محتاج لبخند کشورهای بیگانه و قدرت طلبی یک فرد و نه بر شانه یکایک مردم نهاده شده است.

**ملّت ایران** امروز نه **دولت در تبعید** بلکه **دولت با تأئید** می خواهد.

در دوران سبک خراسانی یعنی دوران رنسانس ایران در سیرت پادشاهان **سعدی** سخن از دولت مؤید می کند (پادشاه عالم عادل مؤید : گلستان) و **فرخی** می گوید :

دولت و ملک و جمال ملت و دین موفقی که دل خلق را به دست آورد

ملاحظه می فرمائید که **پدران مشروطیت** حتی فرهنگ خود را نیز نمی شناختند که با **دل خلق** گره خورده است. ایرانیان پیش از **هابس** و **مونتسکیو** به مسئله مردم و رآی آنها بعنوان تأیئد پادشاه واقف بودند. اما به زبان **ناصر خسرو** روحانیت و اشراف مملکت هر گز نگذاشتند و نخواستند ناله های مردم نیازمند، سیاسی بشود، تا قابل شنیدن گردد. بلکه آنها سعی نمودند این نیازمندی ها به :

منّت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربتست و به شکر اندرش مزید نعمت

تبدیل شود، تا سینه ها مملو از عبادت و اطاعت گردد. اکنون روشن است چرا این سینه ها دیگر جائی برای علم ، مهر و **محبت و داد** ندارند.

به این علّت من شک ندارم که **مردم** دراوضاع کنونی به یک **چکمه** دل بسته اند. اما اینها همان مردمانی هستند که به قول آقای "**نوری زاده**" **رعیت** اند. خوشبختانه امروز تاج پادشاهی نیز در خیابان نیفتاده تاکسی بردارد و آنرا بر سرخود بگذارد.

اما اگر دیروز "**نوری زاده ها** " که شاهد اعدامهای بدون محاکمه بودند به تحلیلی علمی از کارهای "**خمینی بی سواد**" نشسته بودند، می آموختند چگونه یک روحانی که بدرستی نیز نمی توانست سخن بگوید ساختارهائی را بوجود آورد که قادر بودند جنبش اسلامی وی را خود بخود تشکیلاتی کنند.

این گونه بررسیها لازم بودند تا نتواندانبوهی از گروه های **اوپوزیسیون ناوارد** چون قارچ در باطلاق سیاسی ایران برویند.

دشواری مبارزات سیاسی این 42 سال نیز همین است که مدام، به عمد و یا به سهو، کسانی می آیند و می خواهند **تشکیلاتی برانداز** بوجود بیآورند(برانداز خودش سخت مورد پرسش است). اینان فکر می کنند تشکیلات یک اداره است که می بایستی دارای دوایر متعدد، دستور کار و آئین نامه داشته باشد. خیر تشکیلات می بایستی خودجوش باشد. این خودجوشی می تواند با یک سری ساختارهای معنوی و اسطوره های فرهنگی خود رویش کند.

متأسفانه این هم میهنان نه آگاه به این مطالبند و نه حاضرند از تاریخ و یا آگاهان امروزی **علم این کار** را در یک کلاس درس یاد بگیرند.

ازاین گذشته آینده ایران درگرو **انسان گرائی** و نه حیوان گرائی است. ابتدا در چنین جمعی است که می توان فردیت (عقل) را با کثرت (خرد) پیوند زد. اوّلی در کلام **رهبر** و دوّمی در کلام **تجدد** در میان مردم اعتبار یافته است. اما این اعتبار کلامی لازم است به اعتبار **عملی** ترجمه شود.

ترجمعه ای که خودش یک **هنر** است. هر**هنرمندی** این توانائی را دارد آنچه را که در زبان نمی گنجد در **هنر** بنمایاند. توانائی ایکه یک اعجاز است. اعجازی که رقیب سرسختی برای دین است. امروز در شهرهای بزرگ ایران در قراردادی ننوشته به هنرمندان موسیقی اجازه داده شده که در دخمه ها و زیر زمینها به کار خود مشغول باشند.

اما با این اجازهﯼ زیرکانه "**هنر"**خصوصیت خویش را از دست می دهد. زیرا **هنر** تنها هنگامی **هنر** می شود که مردم در فضای **عمومی باز** بتوانند آن را با سخن مقایسه کنند و ناشنیدنیها را درک نمایند. به این شکل **حکومت** برحاکمیتش **مطمئن** و **هنرمند** نسبت به کار خویش **نامطمئن** شده است.

**من آنچه شرط بلاغ است باتو می گویم توخواه از سخنم پند گیر و خواه ملال**

ژانویه 2021 مونیخ : ن. واحدی